

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک و علیک منا سلام الله ابداً ما
بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعل الله آخر العهد منا لزیارتکم. السلام علی الحسین و
علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم فنوز
فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَوْءَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَائِعَتِ وَ تَابَعَتِ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعاً.

اللهم اجعل لنا قدم صدقٍ عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون
الحسین علیه السلام.

تقریب چهارم فرمایشات محقق شهید صدر قدس سره هست که مجموعاً از عبارات
ایشان در بحوث و در حلقات سه وجه الی چهار وجه استفاده می‌شود. حالا قبل از ورود
در آن بیانات به سه مطلب باید توجه کنیم که این‌ها زیربنای آن بیانات است.

مطلب اول این است که مسلّم از «ما»ی موصوله حکم اراده شده، حکم کلی در شبهات
حکمی، حالا یا منحصرّاً یا فی جانب الفعل المشکوک در شبهات موضوعیه، «رفع ما
لا یعلمون» هم حکمی که نمی‌دانید هم فعلی که نمی‌دانید، این فعل چه فعلی است؟ حرام
است یا حلال است، واجب است یا غیرواجب است؟ علی‌ای حال حکم مقصود است، حالا
اگر گفتیم می‌شود شبهات موضوعیه هم باشد خیلی آن هم هست، اگر نه که نه.

مطلب دوم این هست که رفع وقتی به یک چیزی نسبت داده می‌شود لامحاله از دو حال
خارج نیست؛ یا این رفع واقعی است و حقیقی است و یا رفع انابی و ظاهری است.
یعنی در واقع آن واقعیت مرفوع نشده اما آن چیزهایی مرفوع شده که توقع می‌رود که
اگر آن مرفوع نشده آن‌ها باشد یا مقتضی وجود آن‌ها هست مثل این که اگر حکم واقعی
رفع نشده اقتضا این هست که احتیاط مثلاً جعل بشود. این در حقیقت رفع انابی و
ظاهری این است که آن واقع محفوظ است اما به لحاظ رفع آن‌ها این رفع نسبت داده
می‌شود به خود آن امر حقیقی و گفته می‌شود حکم مرفوع است. این جا یعنی مرفوع و
از آثاره مرفوع آن مقتضیات آن، مرفوع آن چیزی که در این صورت مقتضی این که شارع
برای آن و به خاطر آن جعل بکند آن‌ها را برداشته مثل وجوب احتیاط و امثال ذلک.

مطلب سوم این هست که اگر مقصود از رفع در این حدیث شریف رفع واقعی باشد این
لاینفع للإستدلال ولو این که بعضی خیال کردند که اگر رفع واقعی هم باشد ینفعنا. به چه

بیان ینفعنا؟ به این بیان که گفتند ما مگر دنبال چی هستیم در شبهات حکمیه؟ دنبال امنیت هستیم، وقتی حکم نیست امنیت داریم دیگه. بنابراین این قائلین می‌گویند اگر رفع رفع واقعی باشد ما در امن و امان هستیم چون حکم نیست، شارع می‌گوید حکم واقعی‌ام را برداشتم. اگر هم مردم باشیم بین این که حکم واقعی است، رفع رفع واقعی است، رفع ظاهری است باز هم ینفعنا، چرا؟ برای این که اگر رفع است دارد می‌گوید حکم واقعی برداشته شده، در امان هستیم. اگر هم حکم واقعی برداشته نشده دارد می‌گوید در ظاهر احتیاط جعل نکرده، حکم ظاهری است، رفع ظاهری را دارد. علی‌ای حال ما در امنیت هستیم.

این مطلب اگرچه قد یقال و یتوهم، اما این باطل است. چرا؟ به خاطر این که ما در معمول شبهات حکمیه عالم هستیم و می‌دانیم که اگر حکمی باشد این هم برای عالم است و هم برای جاهل است و این طور نیست که از جاهل‌ها رفع شده باشد واقعاً و برای عالم‌ها باشد. در معمول شبهات حکمیه این علم برای ما هست، بنابراین آن وقت دیگر نمی‌توانیم تمسک بکنیم در یک شبهه حکمیه‌ای که فقیه روبرو با آن می‌شود نمی‌تواند تمسک بکند به این «رفع ما لایعلمون» بگوید خیالم راحت است. چرا؟ چون این فقیه علم دارد که این جا اگر حکمی باشد رفع نشده در واقع و آن حکم واقعی مشترک است بین عالم و جاهل. پس بنابراین رفع واقعی به درد نمی‌خورد و لاینفعنا للإستدلال.

سؤال: این دلیل نشد...

جواب: این دلیل نیست هنوز.

سؤال: ...

جواب: کدام؟

سؤال: آن که می‌گوید رفع واقعی می‌شود ما ...

جواب: نه، برای چی دلیل اقامه نکردند؟

سؤال: برای ...

جواب: چرا ردع است؟ گفتیم دیگه. می‌گوییم که... نه رد نمی‌خواهیم بکنیم، می‌گوییم اگر حکم واقعی باشد به درد استدلال نمی‌خورد. چرا؟ چون در معمول موارد فقیه علم دارد که اگر این حکم باشد فرقی بین جاهل و عالم نمی‌کند. اگر شارع فرموده است که وقتی که در نماز کلام آدمی از تو سر زد «اسجد سجدتی السهو» این برای عالم به این حکم نیست، برای عالم و جاهل هست، منتها جاهل آن معذور است. نه این که برای او نیست اصلاً.

سؤال: مسلّم که...

جواب: بله بله. چون مسلّم است، می‌دانیم این چنین است در معمول موارد. این به حسب فقه و ادله اشتراک احکام بین عالم و جاهل از آن راه‌ها مسلّم است برای ما.

سؤال: پس قرینه می‌شود که رفع واقعی مراد نیست، نه این که رفع واقعی....

جواب: اگر فرض کردیم، دیگه رفع واقعی نیست. می‌گوییم اگر فرض کردیم این حدیث رفع واقعی است و رفع آن حقیقی است، دیگر به درد استدلال نمی‌خورد. از کجا فرض کردیم؟ خود امام فرمود مقصودمان رفع واقعی است.

سؤال: می‌خورد دیگه.

جواب: بابا امام خودش اگر فرمود رفع واقعی است چی می‌گوید؟

سؤال: ... یعنی اجماع به رفع است.

جواب: نه، معلوم می‌شود تخصیص خورد این موارد.

سؤال: ...

جواب: حالا آن حرف دیگری است، آن ان شاء الله خواهد آمد. فعلاً حرف‌های شهید صدر این هست. آن حرف دیگری است. پس بنابراین اگر این باشد باز لاینفعا.

بعد از فراغ از این سه مطلب و سه نکته حالا بیانات شهید صدر قدس سره این هست:

بیان اول؛ حسب ما فی البحوث در کلام اول. چون در بحوث فرموده لنا کلامان، این کلام اول‌شان است. البته ما می‌گوییم در بحوث سه کلام است.

کلام اول این است که ما در این «رفع ما لایعلمون» امرمان دائر بین دو تا خلاف ظاهر انجام شدن است. و خلاصه می‌دانیم که توی این حدیث یک خلاف ظاهری باید وجود داشته باشد.

حالا توضیح مطلب این است که این «رفع ما لایعلمون» اگر مقصود از رفع آن رفع حقیقی باشد دو تا معنا می‌تواند داشته باشد؛ یکی این که رفع شده حکم واقعی که شما آن حکم واقعی را نمی‌دانید. «رفع ما لایعلمون» یعنی رفع الحكم الواقعی الذی لا تعلمون آن حکم واقعی را. این یک احتمال، که اگر این احتمال باشد قهراً مرفوع ما با مجهول ما می‌شود یکی. و قهراً مرفوع ما در این حدیث با آن که لایعلم است می‌شود یکی. مرفوع ما با آن چیزی که اگر این لایعلم نبود و به جای آن علم بود می‌شود یکی. علم به چی داشتیم؟ به حکم واقعی داشتیم اگر این لایعلم نبود و مرفوع‌مان هم همین است. ت و علی این اساس صَبَّ الرفع علی ما صَبَّ علیه عدم العلم، و الجهل، و العلم. یک چیز در نظر گرفته شده، همین حکم واقعی است می‌گوید این را، اگر علم به این نداشتی این مرفوع است.

و احتمال دوم این است که بگوییم که «رفع ما لایعلمون» یعنی رُفِعَ آن حکم واقعی که نمی‌دانی جعل آن را، جعلش را نمی‌دانی نه خودش را. اگر این را گفتیم چی می‌شود؟ قهراً مرفوع ما غیر از مجهول ما می‌شود. مرفوع ما می‌شود خود حکم واقعی که مجعول است و حکم فعلی است و مجهول ما چیه؟ جعل است. و قهراً مصب رفع با مصب عدم العلم می‌شود دو تا. این دو احتمال وجود دارد.

اگر احتمال اول باشد، حدیث معنای اول را بدهد، یک مشکله عظیمی دارد و آن مشکله این است که لازم می‌آید تمام احکام اخذ شده باشد در موضوع آن، علم به خود آن حکم. چون دارد می‌گوید هر حکم واقعی که علم به آن نداری، آن حکم واقعی نیست، برداشته شده. پس کجاست آن حکم واقعی هست؟ وقتی علم به آن داشته باشی. این معنای اول

چنین مطلبی را اقتضاء دارد و این مستحیل است. پس این معنا را نمی‌شود گفت. معنای دوم را اگر بگوییم لایأس به، استحاله‌ای ندارد و ما هم در بحث اخذ علم به حکم در خود حکم گفتیم بله اخذ علم به خود حکم در خود آن حکم اگر به این شکل باشد که اخذ به علم به مجعول در خود مجعول بخواهد باشد، این اشکال دارد. اما اخذ بکنیم علم به جعل را در تحقق مجعول، اشکالی ندارد، دوری لازم نمی‌آید چون موقوف و موقوف علیه دو تا است. تحقق مجعول توقف دارد بر علم من، علم من توقف بر مجعول ندارد، توقف بر جعل دارد که من علم به جعل پیدا کنم. این حل می‌شود، اگر دومی را بگوییم حل می‌شود ولی خیلی خلاف ظاهر است، ظاهر حدیث این است که مصب رفع و مصب مرفوع یکی است. ظاهر حدیث؛ همان را که نمی‌دانی برداشته شده، نه برداشته شد چیزی که جعلش را نمی‌دانی و به عبارت دیگر اگر دومی را بخواهیم معنا بکنیم این چی می‌شود؟ این استخدام لازم می‌آید. رُفع حکم واقعی که نمی‌دانی حکم واقعی را؟ یا نمی‌دانی جعل آن را؟ وقتی «ما» را می‌گوییم یعنی خود حکم واقعی، وقتی ضمیر به آن برمی‌گردانیم، نه خودش، جعلش را. که این خلاف ظاهر است.

إن قلت....

سؤال: ... با جعل الان یکی است.

جواب: نخیر دو تا است. جعل غیر مجعول است.

سؤال: ...

جواب: نه.

سؤال: ...

جواب: فعلیتش را برداشتند. در فعلیت می‌گوید...

إن قلت که شما چرا مراد از «ما» را می‌آید حکم واقعی می‌گیرد؟ جعل بگیرید. رُفع جعلی را که نمی‌دانی. خودش را، خود آن جعل را نمی‌دانی. مصب می‌شود واحد، استخدام هم لازم نمی‌آید.

جواب این است که چون خود جعل اثری بر آن مترتب نیست. آن که هست اثر بر حکم است نه جعل الحکم. حکم اثر دارد نه جعل آن فقط. جعل آن یک امر تکوینی است اثری ندارد، حکم اثر دارد. پس بنابراین این حدیث شریف در مقام این نیست که بگوید جعل کجا هست، کجا نیست، در مقام آن چیزی است که اثر بر آن مترتب است که همان مجعول باشد.

پس ما اگر بگوییم این جا حکم واقعی مقصود است برای تخلص از آن استحاله باید این خلاف ظاهر را مرتکب بشویم که بگوییم این جا تفرقه ایجاد شده است در این حدیث بین مرفوع و مجعول و خلاف ظاهر اراده شده، ظاهر را هر کسی نگاه می‌کند یعنی رُفع حکم واقعی که نمی‌دانی آن حکم واقعی را، الان باید خلاف ظاهر معنا کنیم بگوییم برداشته حکم واقعی که نمی‌دانی جعل آن را.

سؤال: ...

جواب: مجهول چیه آخه؟ مصداقش چیه؟ نه.

سؤال: ...

جواب: حالا اجازه می‌دهید که بیانات آقای صدر تمام بشود؟

پس این خلاف ظاهر این جا لازم می‌آید. اگر حکم ظاهری هم بخواهید مقصود... یعنی اگر رفع ظاهری بخواهد مقصود باشد... گفتیم یا واقعی است یا ظاهری است. پس واقعی را که چنین خلاف ظاهری در آن بود. اگر بخواهد ظاهری مقصود باشد، رفع ظاهری مقصود باشد آن هم عنایت می‌خواهد. چون اسناد داده شده این رفع به چی؟ به خود حکم واقعی. خود این که اراده نشد پس به تسامح و عنایه دارد گفته می‌شود این که حکم واقعی برداشته شد یعنی وجوب احتیاط آن برداشته شد. پس یا باید تصرفی در ماده رفع صورت بگیرد که این رفع رفع حقیقی نباشد، معنای رفع رفع واقعی نباشد، از باب این که شبیه رفع است اسمش را گذاشتند رفع، یک کاری است شبیه رفع اسمش را گذاشتند رفع، یا یک عنایت در اسناد... رفع؛ ماده را به معنای خودش بگیریم، رفع یعنی رفع اما اسناد رفع به آن حکم واقعی را بر اثر یک عنایتی که چون وجوب احتیاط آن برداشته شده، چی برداشته شده که در راستای آن هست کأنّ خود آن برداشته شده. پس یک عنایتی هم این جا می‌خواهد. بنابراین دوران امر است بالضرورة، بعد از این که رفع إما واقعی و إما ظاهری و لیس له ثالث، یا این است یا این است. دوران امر بین این است که یا آن خلاف ظاهری که در رفع حقیقی هست مرتکب بشویم، یا این خلاف ظاهری که در رفع ظاهری است مرتکب بشویم و لا مناص از این دو تا. حالا که لامناص شد باید دقت بکنیم ببینیم کدام از این دو تا اولی بالتقدیم است و بالأخذ است از این تصرف‌ها.

فاذا كانت هذه العناية واقعة على كل حال ما باید ببینیم که حالا باید کدام را تقدیم بکنیم. می‌فرماید: این دومی ترجیح دارد بر اولی یعنی این که رفع را ظاهری بگیریم. چرا؟ برای مناسبات حکم و موضوع. تناسب حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که بگوییم رفع رفع ظاهری است، و این خلاف ظاهر و عنایات این جا مد نظر گوینده صلوات الله علیه بوده، نه آن عنایت اول. چرا؟ چون در موضوع رفع این جا چیز اخذ شده؟ شک، عدم العلم، جهل. این اخذ جهل و عدم علم و شک در موضوع احکام معمولاً برای چه احکامی است؟ احکام ظاهریه نه احکام واقعیه. احکام واقعیه می‌رود روی ذات الموضوعات بدون اخذ علم و جهل و شک و این‌ها در آن. «الخمير حرام» نفس الخمر. «الماء طاهر» نفس الماء و آن که اخذ شک در آن می‌شود یا عدم العلم می‌شود یا جهل می‌شود و این‌ها، این‌ها احکام ظاهریه است. نه این که اصلاً نمی‌شود حکم واقعی شک در آن گاهی باشد، گاهی خود شک ... گفت «إذا شکت بین الثلاث و الاربع فإین علی الأربع» اما متداول، متعارف، آن چیزی که مانوس به اذهان است این است که براساس این که ترجیح به کدام می‌شود؟ ترجیح می‌شود به این که بگوییم رفع رفع ظاهری است از این بین دو تا. رفع که ظاهری شد، خیلی پس دیگه یصح الاستدلال. می‌گوییم خدای متعال در این حدیث شریف دارد می‌فرماید وقتی شما حکم واقعی را نمی‌دانید من آن حکم واقعی را به حسب ظاهر رفع کردم یعنی بر آن وجوب احتیاطی قرار ندادم. وجوب احتیاطی از شما نخواستیم. وجوب احتیاط جعل می‌کند یعنی احتیاطی را از شما نخواستیم و هذا عین همان برائتی است که ما می‌خواهیم. و هذا می‌شود دلیلی که اگر اخباری آمد گفت باید این جا بکنید لأدلة الاحتیاط این با آن معارضه می‌کند. این بیان اول شهید صدر قدس سره.

بیان دوم بیانی است که ایشان در حلقات دارند که با این بیان اول این جا خیلی نزدیک

است منتها یک چیزهایی از آن را دیگه حذف کردند، دیدند به این‌ها احتیاج نیست، که این جا اضافه کردیم دیدند احتیاج نیست، پالایش کردند کلاً. و آن این است که بالاخره در این حدیث رفع امر دائر است بین رفع حقیقی و رفع ظاهری. رفع واقعی آن قدر خلاف ظاهر حدیث است که به هیچ وجه نمی‌شود قائل به آن شد، چرا؟ برای این که معنای رفع واقعی چی می‌شد؟ این می‌شد که حکم واقعی که نمی‌دانی جعلش را، چه آن یکی که مستحیل است. حکم واقعی که نمی‌دانی جعل آن را مرفوع است. مصب رفع غیر مصب جهل می‌شد و حال این که هر عرفی وقتی این حدیث را به او می‌دهی، نگاه می‌کند و می‌خواند، هر کسی که حالا توی این حرف‌هایی که ما می‌سازیم نیامده باشد، عراف سازج هیچ وقت این حرف‌ها را نمی‌فهمد. «رفع ما لایعلمون» یعنی حکمی که جعلش را نمی‌دانی. یعنی حکمی که نمی‌دانی آن را. اگر بگویی یعنی جعلش را، می‌خواند به شما که این حرف‌ها چیه. پس این قدر این خلاف ظاهر است که لایسار الیه و نطمئن به این که آن مقصود نیست. و ذهن عرف لاینصرف الیه و لا یتلقاه من البیان آن معنا را. آن که ابطال شد دو تا دیگه که بیشتر نبود، خب یتعین که مراد چیه؟ همان رفع ظاهری است. دیگه آن بند و بیل‌ها را نمی‌خواهد. مثل برهان صدیقین، بعضی تقاریر برهان صدیقین این قدر واضح است که گاهی از وضوحش بعضی‌ها می‌گویند ما نمی‌فهمیم این را. بابا این که دو تا بیشتر نیست. آن که باطل است این است دیگه. این هم بیان دومی که ایشان در حلقات دارد.

بیان سوم:

بیان سوم این است که... حالا قبل از این که بیان را بگویم یک سؤالی طرح کنیم، یک قضیه‌ای، یک مطلبی که شما وجداناً وقتی گفته می‌شود رفع فلان چیز آیا این را متوجه می‌شوید که یعنی این چیز چیزی است که اگر رفع نشده بود بود. این را آدم نمی‌فهمد؟ می‌گویند فلان چیز را ما برداشتم، ظاهر این کلام این است که اگر برنمی‌داشتی بود. حالا بعد از این که این وجدان و ارتکاز عرفی شما به این قضاوت می‌کند حالا می‌آید توی حدیث، می‌گوید «رفع ما لایعلمون» برداشته شده آن چیزی که نمی‌دانید. اگر مقصود از این مرفوع و آن چیزی که نمی‌دانید وجوب احتیاط باشد این با آن حرف ارتکازی جور درمی‌آید. چون اگر شارع وجوب احتیاط را برنمی‌داشت بود. بنا بر مسلک حق الطاعه بود دیگه. اگر شارع وجوب احتیاط را برنمیداشت بنا بر مسلک حق الطاعه که مسلک ایشان است بودش. اما اگر مراد حکم واقعی باشد، اگر شارع برنمیداشت حتماً حکم واقعی‌ای هست؟ نه خیلی وقت‌ها ما نمی‌دانیم واقعاً هم نیست. ما خیلی چیزها را نمی‌دانیم الان این واجب است یا واجب نیست. ممکن است در واقع هم واقعاً واجب نباشد. حدیث رفع این جا را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ حدیث رفع برای جایی است که واقعاً باشد و ما ندانیم؟ اگر این باشد که اصلاً ما به حدیث رفع نمی‌توانیم تمسک کنیم، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه دلیل می‌شود. و اگر می‌دانیم هست که دیگه معنا ندارد آن را بردارد و الا جهل نداریم. پس بنابراین با توجه به آن فهم عرفی ارتکازی از بین این دو تا که مقصود وجوب احتیاط است که لُبِّاً می‌خواهد بردارد، یا مقصود حکم واقعی است، نفس حکم واقعی است که می‌خواهد بردارد؟ اگر وجوب احتیاط باشد با مبنای ارتکازی سازگار است، چون اگر برنمی‌داشت بود، اما با حکم واقعی ناسازگار است چون معلوم نیست باشد یا نباشد. اگر برنمیداشت حتماً نیست یا حتماً هست؟ مشکوک هستیم.

پس بنابراین... این هم بیان سوم که با این معین می‌شود چی برداشته شده؟ احتیاط که پس همان رفع مان می‌شود... آن وقت اسناد رفع علی هذا به حکم واقعی می‌شود رفعاً

إن قلت که اگر شارع به یک حکم واقعی به نحو قضیه خارجیّه به احکام جعل شده خودش دارد نگاه می‌کند و می‌گوید وقتی شما نمی‌دانی من برداشتم. اگر این جور مراد شارع باشد آن مشکله پیش نمی‌آید، با آن ارتکاز تنافی ندارد. می‌گویم حکم واقعی مقصود است، همان حکم واقعی که جعل کرده، مفروض است که وجود دارد، به نحو قضیه خارجیّه دارد به آن نگاه می‌کند و می‌گوید این‌ها را وقتی نمی‌دانید برداشتم. این دیگه اگر بر ندارد هست دیگه. پس با آن امر ارتکازی ناسازگار است.

و اما بیان چهارم که فقط عنوانش را ذکر می‌کنم تا حالا ما بررسی‌های را باید بگذاریم. می‌خواستم این شاکله حرف ایشان که ایشان خودش به این شکل بیان فرموده به یک شکلی بیان فرموده که خیلی جالب نیست، و ترتبی این بود که ایشان به این تقریب استدلال‌ها را هی اشکال طرح می‌کند، هی این جور و آن جور جواب اشکال می‌دهد این‌ها از توی آن در می‌آید.

بیان چهارم این است که حالا فرض کنیم مجمل است حدیث، نمی‌فهمیم حکم واقعی است و نمی‌فهمیم رفع واقعی است یا رفع ظاهری است و این حرف‌هایی که ما برای استظهار رفع ظاهری زدیم باطل باشد. چه بیان اول‌مان، چه دوم‌مان، چه سوم‌مان. و در اثر بطلان آن‌ها مردد بشویم. می‌فرماید عند التردید و الاجمال هم یصح الاستدلال. و این از آن جاهایی است که معمولاً می‌گوییم اذا جاء احتمال الاجمال، استدلال از بین می‌رود این جا برعکس است. این جا از آن جاهایی است که اجمال هم مضر به استدلال نیست و با اجمال هم یصح الاستدلال. حالا چرا ایشان این مطلب را می‌فرماید، این یک توضیح فراوانی می‌خواهد که این باز بشود که این دقایی که ایشان به آن توجه کرده و بیان می‌فرمایند، حالا ان شاء الله فکر بفرمایید که این سه بیان که اولاً گفته شد و آن بیان چهارم این‌ها آیا قابل تصدیق هست یا نه، ان شاء الله شنبه.

وصلی اللہ علی محمد وآل محمد.